نظری به یک حماسه تاریخی فارسی

استوان نیترایی

مترجم: سیم کش، ابوالفضل

مترجم: رسولی، سیدجواد

تحقیق و تاریخ

 در کتابخانه چستر بیتی(1)(دوبلین،ایرلند) دست نوشته‏ای تصحیح نشده،با عنوان«تتمهء احوال سلطان سلیمان»وجود دارد.این نسخه‏ شامل حماسه‏ای است که به سیاق شاهنامهء فردوسی،یعنی در بحر متقارب سروده شده،و 122 صفحهء رحلی و بیش از 12000 بیت دارد. بنا بر ماده تاریخ کتاب،این حماسه در سال 578 م‏ به پایان رسیده و تنها نسخهء باقی ماندهء آن در سال‏ 1579 استنساخ شده است.

در مورد مؤلف این اثر،سید لقمان،اطلاعات‏ بسیاری نداریم.آن گونه که از لقب او(اورموی) پیداست،اهل یکی از مناطق ایران و نزدیک مرز امپراتوری عثمانی‏[ارومیه‏]بوده و به امپراتوری‏ عثمانی کوچیده است.در سال 1562 در شهر حریر(2)قاضی بوده و از سال 1569 تا 1596 یک‏ «شاهنامه‏چی»به حساب می‏آمده،یعنی‏ مدیحه سرای رسمی دربار عثمانی بوده است.از اواسط دسامبر 1574 تا اواسط ژانویهء 1575 موقتا به سمت دبیر مخصوص سقلو محمد پاشا(3) منصوب شد و از سال 1583 به بعد یکی از کاتبان‏ دیوان سلطان بوده.آخرین تاریخ مشخص از زندگی لقمان،سال 1598 است که در مصر به‏ سر می‏برد؛وی در اوایل دههء اول از قرن هفدهم فوت‏ کرد و تاریخ دقیق مرگش معلوم نیست.

«تتمهء»یکی از آثار فارسی این مؤلف و بنا بر گفتهء خودش،دومین اثر اوست.ظاهرا این حماسه‏ دنبالهء اثر پیشین وی به نام«اندر باب جنگ قونیه»و کما بیش دنبالهء«سلیمان‏نامهء»عارف،نخستین‏ شاهنامه‏چی عثمانی است.«تتمه»اثری است در خور توجه رشته‏های گوناگون از جمله تاریخ‏ ادبیات،تاریخ عثمانی و اروپا،و مطالعات‏ ایران‏شناسی.از نظر ادبی این حماسهء ماندگار، محصول تاریخ نگاری اوایل حکومت عثمانیان و ثمرهء کار شاهنامه‏چی‏ای است که عمدهء آثارش-جز اندکی-هنوز تصحیح و منتشر نشده است.

از دیدگاه حماسی،این اثر نمایندهء شعبهء عثمانی‏ اشعار حماسی-تاریخی فارسی است و نامش‏ («شاهنامه»)دیری نگذشت که چنان مقبول خاطر ترکها افتاد که به صورت مترادفی برای تواریخ الایام‏ به کار گرفته شد.«تتمه»از نظر تاریخی،تاریخ‏ سلطان سلیمان اول(قانونی)در سالهای میان‏ 1559 و 1566 را در بر دارد و فرمانهای سلیمان‏ در خصوص شریعت اسلام را به تفصیل بیان‏ می‏کند.همین سلطان بود که شرب خمر را ممنوع‏ کرد و قواعدی برای تهذیب اخلاق عمومی وضع‏ نمود.اصلاحات او تا حد زیادی قوانین رایج در امپراتوری‏اش را با قوانین اسلامی در هم آمیخت.

مسجد سلیمانیه را به فرمان او بنا کردند و پیش از لشکرکشی به سیگتوار(4)،همچون مسلمانی‏ متقی،به زیارت مزار یکی از اولیای دین در ایوپ‏ (5)رفت.همو بود که برای رفاه حال رعایایش فرمان‏ مرمت مجاری آب استانبول را صادر کرد. (65/1564)علاوه بر این،تصمیماتی برای دفاع‏ از امپراتوری گرفت که از آن جمله می‏توان از ساختن قلاعی جدید بر خط مرزی ایران و لشکرکشی به مالت و چیان(6)(به ترتیب در سالهای‏ 1565 و 1566)نام برد.دو سوم«تتمه»مربوط می‏شود به آخرین لشکرکشی سلیمان به سیگتوار مجارستان در سال 1566.شیوهء شخصیت‏پردازی‏ لقمان به خوبی روشن می‏سازد که وی برای اقدامات‏ سلطان و وزیر اعظمش اهمیتی خاص قایل بوده‏ است؛به طوری که خصوصیات برجستهء آنها شدیدا با تابعین نا مشخص ایشان در تضاد است.

سلطان از خاندانی نژاده و خالص است،زیرا از عثمانیان است و ایشان هم بر دیگران برتری دارند:

قدرشان از شهان برتر است‏ که هر کار ایشان به شرع اندر است

کنون امت دین خیر البشر به عثمانیان فخر دارد دگر

کز ایشان شد این دین حق پایدار هم اسلام دارد به ایشان قرار

سلطان به سان قلب اجتماع است:

بدن را به جان زور و قوت بُوَد سپه را به سردار شوکت بُوَد

سپه بی‏سپهبد نیاید به کار جهان بی‏جهانبان نگیرد قرار

مشروعیت حکومت وی ناشی از خداوند است، تا بدان وسیله به رعایایش خدمت کند.از بارزترین‏ صفات سلطان همانا راست کرداری،بخشندگی، زهد و شجاعت است.

که بود آن شهنشه به عدل و کرم‏ ز مشرق به مغرب به عالم عَلَم

خداوند دین،شاه آفاق بود به نام نکو بر جهان طاق بود

او در دشت زیمونی(7)به ملازمان سیگیسموند یوهانس(8)(یانویس ژیگموند(9)که در روایت‏ لقمان و دیگر مآخذ عثمانی از او غالبا با عنوان‏ کرال استفان(10)یاد می‏شود)و هر یک از پهلوانان‏ ترک سیگتوار تحفه‏هایی ارزنده بخشید.وی‏ فرمانروایی دادگستر است که دین اسلام را رواج‏ می‏دهد و کشور را آباد می‏کند،و در مقابل تیمور لنگ منفور،پادشاهی است محبوب دلها، نمی‏توان سرمشقی برایش تصور کرد،زیرا خود الگویی بی‏رقیب و بی‏همتاست:

دگر هاتفی گفت از آسمان‏ ز آدم به خاتم چنین پادشاه

نبود و نیاید ولایت پناه

ادعاهای سلیمان بدان که حاکم بر جهان است‏ در غالب خصوصیات‏[منسوب بدو]آشکار می‏شود.او پادشاه زمین و زمان،سلطان دریا و خشکی و ولی عصر است.

زمین و زمان از امانت خروش‏ نمودند و من دارم آن را به دوش

کمال مطلق صفات سلطان تصویر آرمانی او را به‏ اوج قلل رفیع اسطوره‏ای و فرابشری می‏رساند.وی‏ از امدادهای غیبی برخوردار است و به هنگام‏ بیماری‏اش هاتف آسمانی سپاهیانش را تسلا می‏دهد:

دعا خوان شه بود خیل ملک‏ روان گشت سلطان دین بر غزا

رفیقش ملایک،معینش خدا

او به همراه ملک مقرب،جبرئیل،از رودخانهء دراوه(11)می‏گذرد.در آخرین لشکرکشی وقتی که‏ سپاهیان ترک قلعهء سیگتوار را محاصره کرده‏اند، پیروزی او از غیب خبر داده می‏شود و در جنگ، خدا و ملائکش به مهاجمان ترک یاری می‏رسانند. او ظل الله است و با آمدنش،جان جهان و آدمی‏ به جاودانگی دست می‏یابد.لقمان تا آنجا پیش‏ می‏رود که می‏گوید:«تو جانی شها،ما به تو زنده‏ایم».

فلک قدرشه،دیبه سرخ و بنفش‏ ز میخ و ز نعل سوار ارض ژرف

چو دریای عمان به در و صدف‏ زمین تنگ شد از سُم بارگی

فلک خیره از شیهه یکبارگی

اینها همه،پس از گذشت یک دهه از مرگ‏ سلیمان،چهرهء فرمانروایی مسیحایی را مجسم‏ می‏کند،یعنی آن چهره‏ای که تنها در نخستین‏ سالهای حکمرانی سلطان برایش قابل تصور است. وی در نخستین دورهء حکومتش،یعنی از دههء 1520 تا دههء 1540 در اشتیاق جهانگشایی‏ می‏سوخت.او تحت تلقینات وزیر اعظمش‏ ابراهیم پاشا که از حمایت بی‏چون و چرای مادر سلطان برخوردار بود-و با این تصور که اسکندر ثانی است،رؤیای فرمانروایی بر جهان را در سر می‏پروراند و شخصیت خود را به اوجی اساطیری‏ رساند.به همین سبب بود که سفارش تاجی چهار ترک را به زرگران ونیزی داد؛تاجی که تا آن زمان در شرق اسلامی بی‏سابقه بود.این کلاه،آشکارا آمیزه‏ای از افسر پاپ و تاج امپراتور هابسبورگ، چارلز پنجم،و نشانگر ادعاها و آرزوهای سلطان‏ منصب شاهنامه‏چی لقمان در دوران سلطنت مراد حفظ شد اما با آغاز سلطنت محمد سوم او از یادها رفت و از نظرها افتاد.

 «تتمهء احوال سلطان سلیمان» اثر سید لقمان،حماسه‏ای به‏ سیاق«شاهنامهء»فردوسی،و محصول تاریخ‏نگاری اوایل‏ حکومت عثمانیان است.

 [پس از مرگ سلیمان،]در حدود سال 1000 هجری(مطابق با 1581 یا 1582 میلادی)، مسلمانان در انتظار فرا رسیدن قیامت بودند و اذهان‏ برانگیختهء مردم،سلطان را آخرین حاکم تاریخ بشر می‏انگاشت؛حاکمی که در زمان فرمانروایی‏اش، پیروزی نهایی و جهانی اسلام به دست می‏آمد و بدین طریق تاریخ به فرجامی شکوهمند می‏رسید.

باور داشت چنین فرمانروای نجات‏بخش و عادلی‏ ،شدیدا با واقعیات پیش پا افتادهء حکومت مراد سوم(1574 تا 1595)مغایرت داشت.[...]به‏ عقیدهء مصطفی علی،از معاصران مراد سوم،یکی‏ از دلایل عمدهء انحطاط امپراتوری عثمانی در عهد مراد سوم،آزمندی سلطان بود.علاوه بر این،او از انجام وظایف دنیوی سلاطین سر باز می‏زد و به طور فزاینده‏ای،به تصوف می‏پرداخت.آخر الامر تحت‏ نفوذ مطلق هادی و پسرش،شیخ شجاع الدین-که‏ درویشی شوریده سر و امّی بود-در آمد.مراد سوم‏ به هیچ روی با آن تصویر شهریاران درستکار اسلام‏ که در ذهن عثمانیان بود،مطابقت نداشت.به هر تقدیر،چنین به نظر می‏رسد که سلطان مراد سوم‏ مدت کوتاهی(1577-1578)،در پی تقلید شیوهء سلطان سلیمان بوده است.در همین اوان‏ دورهء صلح با امپراتوری هابسبورگ در سال 1575 بدون هیچ برخوردی جدی به پایان رسید،گر چه گاه‏ و بی‏گاه برخوردهایی جزئی صورت می‏گرفت و در این میان موضوع غالب مذاکره‏ها تجاوز ترکها بود. به سال 1578 ترکها به کرواسی هجوم بردند و از بادهء پیروزی سرمست شدند.تقریبا در همین‏ هنگام،یعنی در 27 آوریل 1578،بود که‏ لالا مصطفی پاشا عازم شرق شد تا به شروان لشکر بکشد.با تقارن این حوادث،لقمان زمان را مناسب دید تا با وصف ماجراهای سلطان سلیمان و سلطنت او نمونهء سلطانی نجات‏بخش و پهلوان‏منش را ارائه دهد-به این امید که سلطان مراد از آن الهام گیرد.

تصویر شخصیت سقلو محمد پاشا،وزیر اعظم،بیشتر با واقعیات مطابقت می‏کند.در قیاس با چهرهء آرمانی و ملکوتی سلطان،او در کل‏ حماسه آدمی است فانی و از خون و گوشت.

شگفت اینکه لقمان که تصویرگر صفات برجسته‏ سلطان سلیمان اول و صفات کلیشه‏ای عثمانیان و به طور اعم دیگر شهریاران آرمانی اسلامی است، از خرد سلطان ذکری به میان نمی‏آورد.بدین‏ صورت است که خرد را می‏توان تنها صفت ممیزهء وزیر اعظم مقتدرش،سقلو محمد پاشا دانست.

وزیر معظم چو دانا بود به هر کار معظم توانا بود

به تدبیر کوشد به کار جهان‏ دهد صورت کار و بار جهان

فتح سومین دژ(دژ بیرونی)سیگتوار تنها به مدد دانایی او ممکن شد.او که شخصا در جنگ‏ شرکت کرد و عزمی راسخ داشت،الگوی خوبی‏ برای سپاهیان ترک بود.همو بود که برای پرکردن‏ خندق پیرامون قلعه امر داد تا از لوله‏های آکنده از پشم استفاده کنند.

چو خسرو روان شد به جنگ و نبرد کسی مثل او سعی و کوشش نکرد

زمین گشت از ضرب شمشیر،چاک‏ ز خون سرخ شد سر به سر روی خاک

او شایستگی خود را با مخفی نگه داشتن خبر مرگ سلطان به مدت چهل روز به اثبات رساند و با دست بردن در نامه‏های دو جاسوس دستگیر شده‏ در ارودی ترکها-بنا به گفتهء لقمان-سبب شد که‏ سپاهیان اتریشی به جر(12)عقب بنشینند.شاعر به‏ کرات اعمال قهرمانانهء سربازان بوسنی را می‏ستاید (و این بی‏سبب نبوده،چرا که سقلو خودش هم از تبار بوسنیایی بوده است).به همت وزیر اعظم بود که سپاهیان ترک قادر به فتح دومین قلعه(بخش‏ قدیمی‏تر شهر)هم شدند.این بخشهای تکان‏ دهندهء حماسه را نقاشی مینیاتوری دو صفحه‏ای‏ مزین می‏کند.یک بار هم شاعر از سرزمین بوسنی و مردمانش تمجید می‏کند.

همان طور که در همهء حماسه‏های دیگر هم‏ شاهدیم،تحسین وزیر اعظم،ستایشی آشکار از سلطان(در اینجا سلطان سلیمان)است.بدیهی‏ است که وزیر اعظم مهمترین شخصیت«نصیحت‏ نامه‏ها»ست.البته به نظر من قضیه به همین‏ سادگی در اینجا ختم نمی‏شود.لقمان با وصف‏ اعمال پهلوانی سقلو مصطفی،به بهانهء ستایش از سلیمان تلاش کرد تا موقعیت وزیر اعظم سالخوردهء وقت و ولی نعمت پیرش را،در بحبوحهء دعوا بر سر مناصب درباری-که در نیمهء دوم دهه 1570 جریان داشت-استحکام بخشد.بنا به گفتهء مصطفی علی سابق الذکر،دربار عثمانی در پی به‏ تخت نشستن مراد سوم(در سالهای میان 1574 تا 1595)به دو جناح رقیب و ستیزه‏جو تقسیم‏ شد:دستهء هوادار وزیر اعظم وقت،سقلو محمد، و اعتلاف ضد سقلو به رهبری شمسی احمد پاشا، یکی از معتمدان مراد سوم-خود سلطان هم از اعضای گروه شمسی احمد پاشا بود.قصد این‏ جناح،بی‏اعتبار کردن وزیر اعظم و گرفتن زمام‏ امور از دست او و در صورت امکان قتل وی بود. در گیر و دار این توطئه‏ها و اتهامات و رد اتهامات‏ از هر دو سو،بیش از 30 نفر از هواداران جناح‏ سقلو از مناصبشان عزل شدند و سلطان اموالشان را تصاحب کرد.از این منصب باختگان،یکی هم‏ فریدون احمد بیگ رئیس الکتّاب بود که از معتمدان‏ بسیار نزدیک سقلو به شمار می‏آمد و در زمان‏ ریاست او در سال 1569 سید لقمان به سمت‏ شاهنامه‏چی منصوب شد.ستیزهء میان این دو جناح‏ با پیروزی شمسی احمد پاشا پایان گرفت و سقلو مصطفی در تاریخ 11 اکتبر 1579 به قتل رسید.

به نظر من نیت لقمان جلب کردن توجه مراد به‏ توانمندیهای وزیر اعظم مغفول بوده است.وزیر اعظم تا پیش از خلع،یگانه فرمانروای واقعی‏ امپراتوری بود و امور داخلی و خارجی امپراتوری را به خوبی اداره می‏کرد و دولتش دولتی بود کار آمد و کامیاب.لقمان می‏خواست که تصویری از آن عهد آرمانی ارائه کند،روزگاری که سلطان و وزیر اعظم‏ کار آزموده‏اش،سقلو محمد،برای یکپارچه نگه‏ داشتن امپراتوری،همکاری تام و تمام داشتند.در واقع با حکومت مراد علایم سستی و رخوت در ادارهء امور داخلی امپراتوری پدیدار شد.سلطان که غالبا خود را وقف حرمسرا می‏کرد،در معرض‏ وسوسه‏های بد اندیشانه قرار داشت؛اقتدار وزیر اعظم و احترام دولت از میان رفته بود و فساد در دولت بیداد می‏کرد.لقمان می‏کوشید تا با سرمشق‏ قرار دادن عهد سلطان سلیمان،به سلطان وقت‏ مفری ممکن از تنگناهای موجود عرضه کند،و نهایت اینکه مقام و رتبهء خود را در دربار قوت بخشد و نظر لطف سلطان و سقلو محمد را جلب کند. تلاش او در مورد امور امپراتوری به جایی نرسید. برای سلطان مقدور نبود تا اثر او را بخواند زیرا احتمالا فارسی نمی‏دانست.به هر روی،لقمان‏ توانست نظر لطف مراد سوم را جلب کند،چون‏ سلطان گذاشت که او منصب شاهنامه‏چی را در دوران سلطنتش حفظ کند.تنها پس از مرگ مراد و آغاز سلطنت محمد سوم(به سال 1595)بود که‏ لقمان دیگر از یادها رفت و از نظرها افتاد.

پی نوشت:

(1)- retsehC yttaeB

(2)- riraH

(3)- ullokoS demheM asaP

(4)- ravtegizS

(5)- puyyE

(6)- nainC

(7)- ynomiZ

(8)- dnumsigiS sennahoJ

(9)- sonaJ dnomgisZ

(01)- lariQ nafetsI

(11)- avarD

(21)- royG

منبع:

atcA ailatneirO eaimedacA muraitneicS .gnuH , IIIVLX )1-2(,5991